



سېزده سال سخت استعمار هر سېلان پارچهی ارښېل



فلاخن

شماره ۱۸۲

سیزده سال سخت استعمار

در سبک پارچه ارنییل

منبع

صحبت از ماهیت و عملکرد واحد عظیم تولیدی «سبلان پارچه» پیوندی ناگسستنی با دو گزاره‌ی مدیریت چرخشی استعمارگرایانه‌ی این کارخانه در دست «انور حجاری‌نیا» و یا «بانک تجارت» و تاریخ اعتصاب بزرگ کارگران و بستن مسیر اتوبان اردبیل به گیلان برقرار می‌کند. کارخانه‌ای که سنگ‌بنای خود را بر «محرومیت منطقه» و «مجوز دریافت ارز دولتی» بنا نهاد و در تمامی سالیان گذشته، جز معوقات مزدی، تنظیم قراردادهای موقت کاری یک‌ماهه و تزریق فضای سرکوب و سلب حق اعتراض، چیزی برای کارگران نداشته است. کارخانه‌ای که تاکنون اعتصابات متعدد کارگران، اخراج نیروهای کار و روند امنیتی‌سازی فضای کارخانه، ورشکستگی و به‌تصرف درآمدن کارخانه توسط بانک تجارت و ورود ابراهیم ریسی، رییس قوه قضاییه جهت بازگشت کارخانه به‌دست مالک رانتهی نخست را از سر گذرانده است.

برای پرداخت به فراز و فرودهای اعتصابات کارگران سبلان پارچه، روند بوروکراسی بیمار در استخدام نیروهای کار، تحقیر روزانه، خدشه‌دار کردن منزلت کارگر در محیط کار نابرابر و... تجارب و روایات یکی از کارگران اخراج‌شده‌ی این کارخانه را در دست داریم. کارگری که صحبت‌های وی، شاکله‌ی حقیقی فعالیت کارگران در بازه‌ی زمانی ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۸ را نمایان می‌کند:

«می‌خواهم از دوره‌ای بگویم که با امید شروع شد، با سختی و تلاش کشنده ادامه پیدا کرد و با ناامیدی و سرخوردگی هم تمام شد. حاصل این دوره جز تحقیر و از دست دادن‌ها نبود. می‌خواهم از دوره‌ی اشتغال در کارخانه‌ای بگویم که هم روند استخدام، هم کار کردن و هم اخراج ما در آن تحقیرآمیز بود. من کارگر کارخانه‌ی نساجی شرکت سبلان پارچه بودم که در سال ۸۶ وارد کارخانه شدم، تا سال ۸۷ کار کردم و نهایتاً در سال ۸۸ اخراج شدم. سال ۸۶ بعد از دوندگی‌های زیاد، به‌دنبال کار بودن و بررسی همه‌ی آزمون‌های استخدامی، ثبت‌نام در

موسسات کاریابی و حتی پرداخت پول برای شرکت در آزمون شرکت نساجی، در این کارخانه پذیرفته شدم. بعد از گزینش در مرحله‌ی استخدامی کتبی و چندین بار مصاحبه‌ی حضوری و شفاهی وارد سبلان پارچه شدم، اما نه برای شغلی متناسب با آزمون استخدامی و یا پذیرش به‌عنوان اپراتور و یا کارگر خط تولید. بلکه در بخش کارگر خدماتی وارد بخش رنگرزی گروه نساجی این کارخانه شدم. کار من تمیز کردن سرویس‌ها بود، اما بعدتر سرپرست سالن و سرشیفت شدم. این کارخانه با اسم و رسم زیاد شروع به کار کرد و به دست محمود احمدی‌نژاد هم افتتاح شده بود. نام این کارخانه به‌عنوان "بزرگترین پروژه‌ی نساجی خاورمیانه" مطرح شد و امید بزرگی برای ما جوانان جویای کار بود. اما مراحل استخدامی خیلی فرق می‌کرد، مدام تحقیر بود. ما همه‌ی اینها را به جان می‌خریدیم که بالاخره شغلی خواهیم داشت، سقف آرزوهای ما کوتاه بود، تصور ما از زندگی ساده بود. بعد از چند ماه از شروع کار، "حقوق ندادن" به یک رویه تبدیل شد. قراردادهای کاری ما یک‌ماهه بود. آن زمان حقوق پایه ۱۸۰ هزار تومان بود که ما همان مقدار را هم دریافت نمی‌کردیم. حقوق ما به‌صورت "ساعتی" حساب می‌شد و در اکثر مواقع، اضافه‌کاری‌های ما را حساب نمی‌کردند. کار ما از ۴ صبح تا ۱۱ شب بود. معوقات حقوقی ما بیشتر از دستمزدهای ما بود. وضعیت روز به روز بدتر شد. اساساً کارگر زمانی که کارد به استخوانش رسیده باشد، صحبت می‌کند. ما جز ظلم ندیدیم. چه در مرحله‌ی استخدام، چه حین کار و چه اخراج.»

حالا تمام آن رویای روزهای افتتاح بر باد رفته بود، کارخانه هیولای بلعنده‌ای بود که جان کارگران را، شیرهی جان کارگران را می‌بلعید و فرو می‌داد: «ایمنی در محیط کار که نداشتیم، وضعیت سلامت ما در خطر بود، سالن‌ها آلوده به مواد سمی و شیمیایی بود. در بخش ریسندگی رطوبت بالا و صدای زیاد، دمار از روزگار کارگر درمی‌آورد و با این‌همه، بیمه‌ی عادی برای ما رد می‌شد.»

از سال ۸۷، سال بلندتر شدن صدای نارضایتی کارگران بود: «کارخانه با این همه معوقات مزدی به کار خودش ادامه می‌داد تا اینکه اعتراضات ما شروع شد. نحوه‌ی بیان اعتراض ما اوایل بسیار مسالمت‌آمیز بود. بعد از تعویض شیفت‌ها، کارگران جلوی ساختمان اداری جمع می‌شدند و نماینده‌ای از سمت کارگران که به صورت خودجوش و از بین کارگران انتخاب شده بود، وارد می‌شد. مهم این بود که توانایی حرف زدن داشته باشد و بتواند حرف جمع را خوب منتقل کند. مشکلات ما مطرح می‌شد و از اینکه قادر به ادامه‌ی زندگی نیستیم، حرف می‌زدیم. بعد هم برمی‌گشتیم سر دستگاه‌ها و تولید شروع می‌شد. ما هرگز مدیر کارخانه را از نزدیک ندیدیم. گماشته‌های او سمت ما می‌آمدند و مدام می‌گفتند: "مدیر دلش برای شما می‌سوزه، خواب و خوراک نداره!" اما کارگران هم در جواب می‌گفتند که مدیر کارخانه بابت استخدام هر یک از ما، وام‌های کلان دریافت کرده است و از کار و وجود ما

سواستفاده می‌کند. او رانت دولتی دارد و با این‌همه حتی حقوق ما را هم واریز نمی‌کند. اما ادامه‌ی کار هر روز سخت‌تر شد. چقدر تجمع؟ ما کارگران حتی یک‌بار هم خارج از شهر سبلان جمع شده و حرف زدیم. آنجا هم ماموران امنیتی و انتظامی به متفرق کردن جمعیت ما پرداختند.»

ادامه‌ی شرایط غیرانسانی کار در کارخانه‌ی سبلان پارچه و تعویق مداوم و طولانی‌مدت در پرداخت دستمزدها سرانجام کارگران کارخانه را مجاب می‌کند اقدامات جدی‌تری انجام دهند: «وارد سال ۸۸ شدیم. اعتراضات را به اعتصاب بدل کردیم. خطوط تولید متوقف شده بود. حتی اسم حقوق هم دیگر درکار نبود. سبلان پارچه شامل دو بخش تولیدی ریسندگی و بافندگی (با جمعیت غالب کارگران مرد) و بخش دوزندگی (با اکثریت کارگران زن) می‌شد. من و تمامی کارگران بخش ریسندگی و بافندگی، تصمیم گرفتیم که اعتراض خود را به بیرون کارخانه منتقل کنیم. محل کارخانه‌ی سبلان پارچه، واقع در شهرک صنعتی ۲ بود (و کماکان نیز هست). اعتراضات اولیه بیرون کارخانه با ورود فرماندار و مقامات شهرداری سرکوب می‌شد. اما نوبت به اعتصاب بزرگ رسیده بود. بالاخره تصمیم گرفتیم که اتوبان اردبیل به گیلان را ببندیم. جمعیت زیادی بودیم. همگی با لباس‌های کارگری بیرون آمدیم. ما که بخش رنگرزی کارخانه بودیم، سرتا پایمان رنگی بود. کفش‌های آهنی، لباس‌های کار نامرغوب و صورت‌های رنگی‌مان از خاطر می‌رود. یکی از کارگران به‌نشانه‌ی اعتراض، چند متری پارچه‌ی سفید حاضر در سالن را با خود آورده بود. آن را به یک چوب بست و همان هم شد پرچم ما. از کارخانه تا اتوبان، سه الی چهار کیلومتر راه بود. ما رسیدیم و اتوبان را بستیم. با ورود ماموران امنیتی و انتظامی و ضرب‌وشتم کارگران همگی با دست و پای زخمی به کارخانه بازگشتیم. کارخانه ورشکست شده بود و با حکم قضایی پلمپ شد. به گفته‌ی خودشان اعتراضات ما برای امنیت استان، خطرآفرین بود. اطلاعات استان شروع به احضار کارگران کرد و تمامی ما بدون دریافت معوقات مزدی‌مان اخراج شدیم. درست است که حق گرفتاری است، اما این حق، قرار بود که خورده شود.»

حال می‌بایست به روزهای پس از تعطیلی موقت کارخانه، ورود بانک تجارت و قرارگیری کارخانه در لیست سازمان خصوصی‌سازی و تثبیت وضعیت بی‌ثبات‌کاری و استثمار کارگران در زمانه‌ی فعلی پرداخت.

انور شاه‌ماری، محافظ روح‌الله خمینی و عتیقه‌فروش به‌نام که بعدها نام خانوادگی خود را به «حجاری‌نیا» تغییر داد، در مصاحبه با رسانه‌ی صنعت، تجارت و کشاورزی، سبلان پارچه را این‌گونه توصیف کرده است: «این کارخانه از زمینی به مساحت ۲۰ هکتار و در زیربنایی حدود ۱۸۵ هزار مترمربع با ماشین‌آلات واردشده از ۱۴ کشور پیشرفته‌ی دنیا، جزو ۳۰۰ شرکت بین‌المللی نمونه شناخته می‌شود. میزان اشتغال‌زایی این واحد تولیدی در ۴ گروه

کاری و سه شیفیت (۲۴ساعته) است که حداقل ۱۰هزار نفر به صورت مستقیم در آن فعالیت می‌کنند. این واحد تولیدی سالیانه حدود ۵۰۰میلیون یورو از محل صادرات محصول می‌تواند ارز وارد ایران کند. اوایل برای اجرای طرح به زمانی برخوردیم که ارز چندنرخ بود و البته طرح به علت حضور در منطقه‌ی محروم می‌توانست ارز دولتی دریافت کند، اما صلاح دانستم که ارز دولتی را برای آن استفاده نکنیم و از طرفی هم ارز آزاد منجر می‌شد توانایی تحمل بار هزینه‌ای نداشته باشیم. به همین دلیل این طرح متوقف شد تا اینکه ارز در سال ۸۱، تک‌نرخ بود و حساب ذخیره‌ی ارزی تشکیل شد. تعدادی از بانک‌ها به عنوان بانک‌های عامل برای تامین موجودی صندوق به تولیداتی که صادرات و ارزآوری داشته باشند، انتخاب شدند و بنده به عنوان یکی از مشتریان ممتاز بانک تجارت انتخاب شدم. برای وام کلان اقدام کردم. کارشناس بانک معتقد بود که بعد از کارخانه‌ی ایران خودرو، سبلان پارچه اولین جایی است که به این مقدار تجهیزات مجهز است. مقرر شد از مجموع ۷۴میلیون یورو، ۴۲میلیون یورو بانک تجارت و ۳۲میلیون یورو توسط بانک ملت در سال ۸۳ تامین شود؛ که این امر با امضای قرارداد رسماً تأیید شد. سبلان پارچه، با تخصیص وامی ارزی و کلان‌میلیاردی، با رانت متکی بر ورود دستگاه‌های تولیدی از آمریکا و به نام «پروژه‌ی عظیم اشتغال‌زایی در استان»، کار خود را آغاز کرد. اما روند بوروکراسی بیمار در استخدام نیروهای کار، پولی‌سازی حق شرکت در آزمون‌های استخدامی و تحمیل هزینه‌های آن بر دوش کارگر، قرارگیری در پست‌های خدماتی علی‌رغم قبولی در آزمون استخدامی و فنی کارخانه، تحقیر روزانه و خدشه‌دار کردن منزلت کارگر در محیط کار نابرابر، وجود قراردادهای ماهیانه، عدم واریز معوقات مزدی، دستمزد پایین‌تر از نرخ مصوب وزارت کار، فقدان پرداخت اضافه‌کاری و... در مقام قانون اصلی برخورد با نیروهای کار در کارخانه تدوین شده بود. دریافت وام‌های میلیاردی حجاری‌نیا با اتکا بر تعداد کارگران و هم‌زمان انباشت سود حاصل از عدم واریز حقوق ابتدایی آنان، استثماری صدچندان علیه جان و معیشت کارگران بود: «بانک تجارت در دوم خرداد ۸۸ مصوبه‌ای را تصویب کرد که اول ۱۵میلیارد تومان و در مرحله‌ی دوم ۱۵میلیارد تومان دیگر توسط بانک ملت به ما بپردازد. در صورتی که بانک ملت تنها شریک کنسرسیوم ارزی بود. یکی از شروط این بود که به شرط مدیریت ۵ نفر بر این کارخانه که شامل وزارت صمت [وزارت صنعت، معدن و تجارت]، استاندار، سرمایه‌گذار و بانک تجارت و یک عضو دیگر تسهیلات ارایه شود؛ که در نهایت مقدار کمی از این تسهیلات چیزی حدود ۵میلیارد تومان آن هم به فروشنده‌ی پنبه ارایه شد. کارخانه در سال ۸۸ جانی دوباره گرفت و فعالیت آغاز شد». صحبت از جان گرفتن دوباره‌ی کارخانه از زبان حجاری‌نیا، درست در زمانی است که اعتراضات پیشاتعویض شیفیت کارگران بر سر عدم واریز ماه‌ها معوقات مزدی در جریان بود و تنفس در فضای مسموم و شیمیایی کارخانه حتی به تغییر بیمه‌ی درمانی آنان نیز منجر نمی‌شد.

با شکایت بانک تجارت در ۱۵ شهریور ۸۹، تنها سهام‌دار کارخانه کماکان مدیر کارخانه بود. اما پس از آن املاک کارخانه به بانک تجارت واگذار شد. با دستور استانداری، سبلان پارچه با محوریت «آرتا تجارت زرین» به فعالیت خود ادامه داد. نهایتاً حکم ورشکستگی شرکت در سال ۸۸ صادر و قطعی شد. با اینکه کارخانه‌ی سبلان پارچه در سال ۸۸ بدون پرداخت معوقات مزدی کارگران تعطیل شده بود، اما در ۱۳ سال گذشته، به‌طور کامل تعطیل نبوده و با اجاره به اشخاص و برخی موسسه‌ها به صورت محدود فعال بوده است. در تمامی این مدت، آمار بیکاری بالای منطقه، بی‌ثبات کاری و عدم تضمین شغلی حاکم در فضای کارخانه و شرکت‌های متعدد طرف قرارداد با کارگران، کاری کرده بود که حق اعتراض به دورترین رویا بدل شود و نیروهای کار حاضر در سبلان پارچه کماکان با ماه‌ها معوقات مزدی و محرومیت از حق بیمه به کار خود ادامه دهند.

در تاریخ ۱۶ آبان سال جاری، رییس دادگستری اردبیل اعلام کرد: «با اعمال ماده‌ی ۴۷۷ و با پیگیری دستگاه قضایی مربوطه، کارخانه‌ی سبلان پارچه، بزرگترین کارخانه‌ی نساجی خاورمیانه به مالک اصلی‌اش بازگشت». در حقیقت آنچه را که وزارت صمت و پیشنهادات کنسرسیوم با بانک واسط ملت، به عنوان تسهیل‌کننده‌ی روند اعطای تسهیلات به مدیر کارخانه عملی کرده بودند، ابراهیم ریسی نیز در مقام منجی یک کارخانه‌ی رانته انجام داد. رییس دادگستری استان اردبیل در تکمیل گزارش خود گفت: «با دستور ویژه‌ای که ریاست قوه‌ی قضاییه در خصوص تسریع و تدقیق در پرونده‌ی اعمال ماده‌ی ۴۷۷ راجع به ورشکستگی این کارخانه صادر کرده بود، دیوان عالی موضوع را رسیدگی و هم‌اکنون با حکم دیوان، کارخانه به مالک اصلی بازمی‌گردد و بانک نیز مشارکت خواهد داشت». در واقعیت امر، آنچه که ماهیت ضدکارگری این قوه را برجسته‌تر می‌سازد، روند تسهیل اعطای این حکم ملوکانه به حجاری‌نیاست. در تمامی سال‌های تولیدی بعد از ۸۸ تا آبان ۹۹، محرومیت از حق بیمه و رویه‌ی همیشگی زندگی با ماه‌ها معوقات مزدی، مخرج مشترک زیستی ادوار مختلف نیروهای کار حاضر در کارخانه بوده است. پیش از اعمال ماده‌ی ۴۷۷، تیم ویژه‌ای از جانب سازمان خصوصی‌سازی و نماینده‌ای از دادگستری استان اردبیل جهت بررسی روند انجام کشت، برداشت و فروش محصول، ایفای تعهدات، اجرای قراردادها و دست‌آخر، پرداخت حقوق کارگران به کارخانه اعزام می‌شوند که بنا بر خروجی گزارش نهایی، کارخانه در بهترین حالت تولید و پرداخت ارزیابی شده و مسیر انتقال رانته کارخانه‌ی در دست بانک تجارت به مالک تک‌نفره‌ی پیشین با سرعتی حداکثری صورت می‌پذیرد.

از آبان ۹۸ به این سو و با بازگشت حجاری‌نیا به مجموعه، آنچه که برای کارگران تغییر کرده است، درآمدن از زیر بار کار در شرکت‌های متعدد طرف قرارداد با بانک تجارت و تبدیل آن به کار برای تنها یک نفر است. در

سبلان پارچه، کماکان قراردادهای کاری یک‌ماهه برقرار است و خبری از تخصیص حق بیمه نیست. کارگران به‌رغم قرارگیری بی‌واسطه در معرض مواد شیمیایی و سمی، رطوبت بالا و آلودگی صوتی چند ده برابری موجود در بخش ریسندگی، حتی در رده‌ی مشاغل سخت نیز قرار نمی‌گیرند و تبعات بی‌ثبات‌کاری و رویه‌ی همیشگی ماه‌ها معوقات مزدی، حق دسترسی آنان را به خدمات درمانی کارآمد نیز مسدود می‌کند.

سال ۹۹ که یکی از جانکاه‌ترین سال‌های معیشتی نیروهای کار بود، درحالی‌به‌پایان رسید که تبعات ناشی از افزایش اخراج از محیط کار، متوسط تورم ۲/۴۱ درصدی، افزایش هزینه‌های سبد معیشت خانوار کارگری به ۸ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان و سیطره‌ی منفی خصوصی‌سازی بهداشت و درمان، دیگر رمقی را برای کارگران و جمعیت عظیم نیروهای کار باقی نگذاشته است. صحبت از اهمیت دستمزد ۱۴۰۰ و ضرورت تصویب حقوق متناسب با خط فقر ۱۲ میلیون تومانی برای جمعیت نیروهای کار حاضر در سبلان پارچه با تحمیل سکوتی از سر اجبار همراه شده است. در حقیقت، فقدان حق دسترسی به بیمه، بستر اعمال لایحه‌ی ضدکارگری «دستمزد توافقی» را به جهنم کارگران و بهشت کارفرمایان بدل خواهد کرد. دیگر نه صحبتی از سنوات خواهد بود و نه توان چانه‌زنی طبقه‌ی کارگر جهت دسترسی به افزایش حقوق خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. این چنین است که کارنامه‌ی تولیدی کارخانه‌هایی نظیر سبلان پارچه، در چرخه‌ی مالکیت بانک/سرمایه‌دار فردی در چرخش است و به مدد دولت‌ها و تسهیل‌گری‌های قضایی به استثمار هر روزی کارگران می‌پردازند.

منڙپوڻ
Manjanigh

